



شعر نوجوان امروز

تلنگر باران

حمیدرضا شکارسری
تصویرگر: پرستو احدی

انتشارات «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» گزیده شعرهایی را در حوزه شعر جوان منتشر کرده با نام کلی «شعر جوان» که من گزیده اشعار منصور اوحی و م. مؤید و دیگران را دیدم که تقریبا این دسته از کتاب‌ها به صورت و شکل کتاب بزرگسالان درآمده‌است ونیز همین کانون، کتابهای شعری در آورده با نام کلی «شعر نوجوان امروز» که کتاب‌های‌شان دقیقا شبیه کتاب‌های شعر کودکان و نوجوانان است که یکی از آن کتاب‌ها، «تلنگر باران» است. حال چرا آنها را به آن شکل و اینها را به این شکل چاپ کرده‌اند، دلیلش چندان روشن نیست (البته فرقی در حد «شعر جوان» و «شعر نوجوان» است) اما هر چه هست، شعرهای بسیاری از این ۲ نوع کتاب یا گزیده اشعار، دور از زبان عموم مردم نیست. یکی از این مجموعه کتاب‌ها «تلنگر باران» است؛ کتابی از شاعر پرکار حمیدرضا شکارسری که تا حالا کسی او را به نام شاعر شعر کودک یا نوجوان نشناخته است. شکارسری را ۴-۳ دهه سابقه شاعری در حوزه شعر بزرگسال و نقد شعر، اینک با مجموعه‌شعر «تلنگر باران» می‌بینیم که کتابی است در ۴۸ صفحه شعرهای این دفتر، همه شعرهای سپیدند، شعرهای سپید کوتاه کوتاه؛ اغلب در ۲-۳ سطر معمول. سال‌ها پیش رسم

الف.م. نیسانی؛ انتشارات «گویا» گزیده شعرهایی را در حوزه شعر نوجوان و جوان منتشر کرده با نام کلی «شعر شباب» اما بسیاری از شعرهای این کتاب‌ها دور از زبان عموم مردم نیست. ناشر برای هر شاعر، کتابی مستقل چاپ کرده که معمولاً بین ۶۰ تا ۱۲۰ صفحه‌است؛ مجموعه‌شعرهایی حاوی اشعار کلاسیک، نیمایی و سپید که طبعاً در هر مجموعه‌ای تعدادشان متغیر است، اگرچه بیشترشان در قالب چهارپاره است.

کار نشر گویا می‌تواند حرکتی باشد برای نزدیک‌تر کردن عموم مردم به شعر. یکی از مجموعه‌کتاب‌های «شعر شباب»، دفتر شعر «من دلم کیبوتر است» از علیرضا حکمتی است. علیرضا حکمتی متولد ۱۳۵۵ است، شاید با ۲-۳ دهه سابقه شاعری در ۲ حوزه شعر کودک و نوجوان و شعر بزرگسال. این مجموعه، گزیده‌ای است از اشعار علیرضا حکمتی در ۷۹ صفحه شعرهای این دفتر در قالب نیمایی و چهارپاره و سه‌سطرهای بهمم پیوسته مقفی است و نیز در قالب دوبیتی، چند غزل هم در آخر کتاب آمده است. اشعار این کتاب نه کوتاه است و نه بلند و معمولاً در یک صفحه متعارف کتاب جای می‌گیرد.

موضوع و مضمون دفتر شعر «من دلم کیبوتر است» از علیرضا حکمتی، بیشتر حول محور مسائل عمومی است. از نام شعرها نیز می‌توان پی به موضوع آنها برد؛ نام‌هایی چون «خیم میله‌ها»، «مثل یک سلام»، «دل‌تنگی»، «جوی عید»، «شعر آفتاب»، «پی و زلال» و… و نیز چند شعر که آیینی است یا نزدیک به آن؛ شعرهایی با نام «حرم»، «لهلی»، «زردیکم»، «جمع خویان» و… و شاعر این دفتر در اندک شعرهای آیینی خود، بیشتر از امام رضاح) گفته است و گاه نیز تازه و زیبا و البته – برخلاف دیگر غزل‌ها – تقریباً به زبان شعر جوان هم نزدیک:

هرچند دروم از شما انگار نزدیک دور از شما هستم ولی بار نزدیک حس می‌کنم باید کیبوتر باشم و اما امشب به این احساس خود بسیار نزدیکم از دور بوی مهربانی می‌وزد ای دوست! آیا به اوج لحظه دیدار نزدیکم؟ انگار تا دروازه‌های شهر راهی نیست آهوی قلبم، تندتر بشمار! نزدیکم…

پیش از هر چیز باید دریافت شعر و زبان شاعر مدعی شعر کودک یا شعر نوجوان و جوان، به‌واقع شعرش از «زبان» نوع شعرهایی که می‌گوید برآمده یا نه؛ چون وقتی زبان در تناسب با نوع شعر خود قرار گرفت، این تناسب و هارمونی، ویژگی‌های دیگری را نیز با خود می‌آورد، یا حداقل شاعر را در رسیدن به فرمی خوش و ساختاری محکم یاری می‌کند. در دفتر شعر «من دلم کیبوتر است»، زبان شعر نوجوان و جوان در قالب‌های نیمایی و چهارپاره و شعرهای سه‌سطری بهمم پیوسته تا حد قابل قبولی رعایت شده‌است؛ زبانی که در عین حال – به واسطه ساده و روان بودن – می‌تواند مورد استفاده بسیاری از مردم عادی و معمولی شعر‌خوان هم قرار بگیرد:

بی‌حضور مهربان تو لحظه‌های بی‌قراری است

با آنها ارتباط راحت‌تری برقرار می‌کنند، نیز اغلب شاعرانه‌اند و خالی از جوهره شعری:

آب‌باش‌ها
بپهوده می‌بارند
بر گلدان خالی
یا شعرهای سپید کوتاه‌ی که بیشتر شعارند تا شعر:
گل یا پوچ؟
من دوست دارم همیشه بیازم
اما هیچ مشت‌ی
پوچ نباشد

یعنی همین مفهوم می‌توانست عمق بگیرد تا گسترش یابد اما بیان ساده و سطحی این اثر یا اینگونه حرف‌ها، طبعاً توانایی بیان یک حقیقت یا یک واقعیت راستین را از این راه پیدا نمی‌کند. یعنی شاعر باید با نشانه‌ها و جزئیات، حرف و موضوع شعرش را بیان کند تا آنچه را که می‌گوید و رسم می‌کند، برای مخاطب باورپذیر شود. اگرچه نشان دادن‌های سطحی و جزئیات معمولی هم وجود دارند که به شعر نمی‌رسند و تنها در حد یک حرف جالب باقی می‌مانند؛ حرف جالبی در حد یک کاریکلماتور خوب؛ خاصه که اثر ذیل دارای ساختار و

نبود شاعران برای کودکان و نوجوانان شعر سپید بگویند اما اینک چند سالی است می‌بینم در حوزه شعر نوجوان، این مجوز صورت عرفی خود را پیدا کرده است؛ اگرچه هنوز چندان رواج ندارد. پیش از انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، انتشارات گویا بود که دست به چنین ابتکاری زد؛ یعنی چاپ کتاب‌هایی مستقل (از هر شاعر یک مجموعه یا گزیده اشعار) با نام کلی «شعر شباب» که شاعران این کتاب‌ها اشعارشان را در قالب‌های کلاسیک و نو سروده‌اند. موضوع و مضمون دفتر شعر «تلنگر باران» حمیدرضا شکارسری بیشتر حول محور مسائل عمومی است؛ اگرچه شاعر سعی دارد این مسائل را با زبان نوجوانان یازگو کند؛ زبانی که بالطبع تابع موضوع و مضمون شعرهای این دفتر هم است؛ موضوعاتی که طبعاً اغلبشان در حال و هوای نوجوانان است: شکستن شیشه‌ها دیگر به این راحتی‌ها نیست… کو مادر بزرگ تا پشت چادرش پنهان شوم؟ شعرهای دیگر این دفتر هم که بیشتر به واسطه ساده بودن در ردیف شعر نوجوان جازده شده است (و در واقع در ردیف اشعاری هستند که عموم مردم

نگاهی به گزیده شعر «تلنگر باران» سروده حمیدرضا شکارسری

گهگاهی شعر

| **وارش گیلانی** |

من از سوسک
این جنگ سرد
گاهی با شلیک یک دمپایی
به نفع یکی از ما
تمام می‌شود

بعضی از آثار این دفتر هم شبیه قصار است؛ قصاری که البته نغز است؛ یعنی حرفی برای گفتن دارند اما حرفشان از جنس شعر نیست:

موج‌ها حسود نیستند
من نیاید کاخ خود را
پیش پای دریا می‌ساختم
گاهی هم بعضی آثار این دفتر قصار است اما بسا ظاهری شاعرانه؛ ظاهری آراسته به کلمات و جملات شاعرانه:
فواره
شاعرانه نبود
اگر
بر خاک
نمی‌ریخت
گاهی هم آثار این دفتر به شعر نزدیک یا بسیار نزدیک می‌شود:
برده را کنار بز!
پرنده را کنار بز!
با آسمان
بی‌واسطه صحبت کن!

گاه این شاعرانگی از کنایه‌ای قدرتمند برخوردار است و می‌تواند اثر را به شعر برساند؛ کنایه‌ای که اینگونه سخت و عمیق، از مرده بودن زنده‌های می‌گوید:
در قفس را باز می‌کنم
قناری از کنار آب و دان‌های
تکان نمی‌خورد
گریهام بی‌کیرد

شاید بتوان گفت اگر سطر آخر نبود («گریهام می‌گیرد»)، شعر بالا به ایجاز و جوهره خود نزدیک‌تر می‌شد.

و گاه کنایه‌ها چندان قدرتمند نیستند، پس به

همان اندازه شعر یا شاعرانه می‌ماند:
پنجره کثیف
آنقدر هم بد نیست
وقتی آن سوی پنجره
خبری از آسمان نیست
و گاه نیز این کنایه‌ها ضعیف‌تر و ضعیف‌تر می‌شود و شعرهای این دفتر نیز به همان اندازه سست و سطحی، یا حداقل نه‌چندان قابل توجه؛ وقتی شاعر به کنایه اینگونه از طبیعت و طبیعی بودن حرف می‌زند:
بر تیر چو راغ برق
آواز نمی‌خواند

از سوسک
این جنگ سرد
گاهی با شلیک یک دمپایی
به نفع یکی از ما
تمام می‌شود

بعضی از آثار این دفتر هم شبیه قصار است؛ قصاری که البته نغز است؛ یعنی حرفی برای گفتن دارند اما حرفشان از جنس شعر نیست:

موج‌ها حسود نیستند
من نیاید کاخ خود را
پیش پای دریا می‌ساختم
گاهی هم بعضی آثار این دفتر قصار است اما بسا ظاهری شاعرانه؛ ظاهری آراسته به کلمات و جملات شاعرانه:
فواره
شاعرانه نبود
اگر
بر خاک
نمی‌ریخت
گاهی هم آثار این دفتر به شعر نزدیک یا بسیار نزدیک می‌شود:
برده را کنار بز!
پرنده را کنار بز!
با آسمان
بی‌واسطه صحبت کن!

گاه این شاعرانگی از کنایه‌ای قدرتمند برخوردار است؛ و می‌تواند اثر را به شعر برساند؛ کنایه‌ای که اینگونه سخت و عمیق، از مرده بودن زنده‌های می‌گوید:
در قفس را باز می‌کنم
قناری از کنار آب و دان‌های
تکان نمی‌خورد
گریهام بی‌کیرد
شاید بتوان گفت اگر سطر آخر نبود («گریهام می‌گیرد»)، شعر بالا به ایجاز و جوهره خود نزدیک‌تر می‌شد.
و گاه کنایه‌ها چندان قدرتمند نیستند، پس به همان اندازه شعر یا شاعرانه می‌ماند:
پنجره کثیف
آنقدر هم بد نیست
وقتی آن سوی پنجره
خبری از آسمان نیست
و گاه نیز این کنایه‌ها ضعیف‌تر و ضعیف‌تر می‌شود و شعرهای این دفتر نیز به همان اندازه سست و سطحی، یا حداقل نه‌چندان قابل توجه؛ وقتی شاعر به کنایه اینگونه از طبیعت و طبیعی بودن حرف می‌زند:
بر تیر چو راغ برق
آواز نمی‌خواند

«دل‌تنگی» چه حرفی برای گفتن دارد؟! «ز دلم بپرس که خسته و شکسته‌است، تو دوری و این دل شکسته برایت می‌زند پر»، همین و همین:
گاهی از دلم بپرس
از دلی که خسته‌است
بال و پرشکسته است
دوری و برای تو
این دل شکسته‌تر
می‌زند همیشه پر…
در شعر «آرزو» نیز شاعر برای رسیدن به امام هشتم(ع) چندان شور و حرارتی را در زبان ایجاد نمی‌کند تا «رسیدن» و «آرزوی»ی خود را نشان دهد؛ تعبیر نیز همان تعبیر معمولی و مستعمل است که همواره هر زبان مردم عادی و معمولی جاری است. مگر شاعر تنها وظیفه‌اش موزون کردن حرف‌های معمولی است و «شیر» و «پنیر» زیر هم کردن؟! آن هم وقتی که به استقبال امام خود می‌رود؟ یعنی همین حرف‌های عادی «شور می‌زند دلم و در حرم قلب‌های مهربان موج می‌زند و عاقبت به تو رسیدم و حاجت‌روا شدم»، کافی است برای یک شعر؟! نه زبان و تعبیر تازه‌ای، نه نگاه و فرم و ساختاری، و نه شور و حرارتی و احساسی در بیان و نه… هیچ. البته شعر ذیل شروع خوبی دارد در سطر اول اما ادامه شعر چیزی جز بیان حرف‌های تکراری و آگاهانه شعر گفتن را نشان نمی‌دهد:

ساعت رسیدن است
شور می‌زند دلم
چون دل پرندهای…
گیج و منگ و خسته‌ام
با غم گزنده‌ای!
صحن و فوج زائران
گوشه‌گوشه حرم
ازدحام موجی از
قلب‌های مهربان
عاقبت به تو رسیدم؟!
یعنی این دل شکسته‌ام
عاقبت به آرزوی خود رسیده‌ام!

زیرا نه در آن نگاه تازه‌ای دیده می‌شود، نه فضای جالبی، نه زبان ویژه‌ای و نه… به‌راستی این ۲ بند سه‌سطری با نام شعر گفتن را نشان نمی‌دهد:
ساعت رسیدن است
شور می‌زند دلم
چون دل پرندهای…
گیج و منگ و خسته‌ام
با غم گزنده‌ای!
صحن و فوج زائران
گوشه‌گوشه حرم
ازدحام موجی از
قلب‌های مهربان
عاقبت به تو رسیدم؟!
یعنی این دل شکسته‌ام
عاقبت به آرزوی خود رسیده‌ام!

دوبیتی‌های دفتر شعر «من دلم کیبوتر است» که کم هم نیستند، تعلقی به شعر نوجوان و جوان ندارد، بلکه شعر بزرگسال است. اینکه هر شعر ساده و قابل فهم را (چون خاصیت و قابلیت دوبیتی این است) به واسطه ساده بودن یا سهل و ممتنع بودن، «شعر جوان» بنامیم که مرزهای این

چهارشنبه ۱۱ بهمن ۱۴۰۲
وطن‌امروز | شماره ۳۹۶۸

[**شعر و ادب**]

اجازه او دست خورشید است
و نیز انگار که از شیخ در جایی دیگر و به گونه و شکلی دیگر بگویم که از کرامت شیخ ما این است، شیره را خورد و گفت شیرین است. خب! معلوم است که باد برای وزیدن از من و تو و کلاه من و تو نیز اجازه نمی‌گیرد. آیا این حرف دیگر گفتن دارد؟! یا فکر می‌کنیم که اینگونه حرف‌های معمولی و عادی برای نوجوانان از جمله حرف‌های عجیب و غریب است، یا در ردیف حرف‌های جالب و جذاب؟!
باد برای وزیدن
از کلاه من و تو
اجازه نمی‌گیرد
بعد اینکه «برای نسیم، قفلک قائل شویم تا بادبادک را تکان دهد»، جز «شکمی که قفلکی است»، چیز دیگری تداعی نمی‌شود؛ یعنی بخشی از یک دایره تشبیهی را این اندک تشبیه ذیل در بر می‌گیرد و باقی شباهت‌ها به امان خدا راه می‌شود. از این رو، این تشبیهی به قاعده نیست و دور از ذهن است وقتی می‌گوییم:

کو قفلک نسیمی شوخ؟
بادبادک غمگین
گوشه اتاق
چرت می‌زند
حالا «غمگینی بادبادک» را شاعر از کجا فهمیده یا از جا آورده، بماند.

شعرهایی از این دست نیز – که در ذیل آمده – جالبند اما در حد یک تابلوی زیبای نقاشی، نه بیشتر، زیرا به صورت کامل، بازگو‌کننده ظرایف و دقایق شاعرانه نیستند و نیز در آن از کشف شاعرانه که با کشف عارفانه برابری می‌کند خبری نیست. یعنی طر ایف و دقایق شعرهایی نظیر شعرهای ذیل در حد همان تابلوی نقاشی زیبایی‌است که گفته‌؛ تابلویی که معنا در آن فانتزی است و این فانتزی بودن، شکل و فرمی نزدیک به ابستره دارد:

بعد از باران
برنده نشست
چون لباسی خیس
بر بند رخت حیاط
با ۲ شعر زیبا و عمیق از دفتر «تلنگر باران»، این نوشته را به پایان می‌برم:
برنده
چیزی می‌نویسد بر آسمان
دقیق‌تر نگاه کن!
* * *
باران گرفت
گلی روید در دست مترسک
جدیده‌ای برای کاغذ

نوع با آن نوع شعر مخدوش می‌شود. اگرچه بسیاری از اشعاری که برای نوجوانان و جوانان سروده می‌شود، قابلیت پذیرفتن مخاطبان عام را نیز دارد اما برعکس چندان صادق نیست، زیرا شاعر باید زبان و نوع نگاه و فضای دلخواه و تازه جوان را بداند و بشناسد. بعد از شناختن و سرودن، حالا ممکن است بخشی از اشعاری که برای جوانان گفته شده، به کار عامه مردم هم بیاید اما این‌ها اینکه اشعار ساده و همه کس فهم را بخوانیم شعر جوان جا بزнім، اینگونه:

دوباره می‌شود آغاز با تو
«بنان»، دل‌تنگی آواز، با تو
من و دریا، من و باران، من و عشق
غم من تازه‌تر شد با زا تو
رسید و لحظه‌ها را روح و جان داد
تن خشک درختان را تکان داد
رسید و ذرده‌ره، مثل باران
به من آیینه بودن را نشان داد
در غزل‌های دفتر «من دلم کیبوتر است» علیرضا حکمتی نیز بیت‌هایی که تقریباً با زبان شعر جوان همخوانی و نزدیکی و یگانگی داشته باشد، نادر است؛ سطرهایی نه از آن دست که از شعر سرشارند، بلکه به این سبب که حرف دل معمولی جوانان است و همراه شده با چاشنی شاعرانه‌ای که «رود را نوشته و فرصت خواندن امی برسد»:

تا در هوای من تو هستی، مهربانی هست
هر لحظه در من آرزوهای جوانی هست
از دردهای خود نوشتم من نمی‌دانم
فرصت برای اینکه آنها را بخوانی هست؟
حالا با همین ۲ بیت بالا از غزل «فرصت»، نه حتی در غزلی دیگر، شاعر ایبات دیگری را همراه کرده‌است که همین اندک نشانه‌های زبانی شعر جوان را نیز زایل می‌کند، با ایباتی نظیر ۲ بیت ذیل که تقریباً سخت‌یاب است و بیشتر زبان غزل بزرگسالان پخته است و مخاطبان حرفه‌ای غزل را می‌طلبد؛ در ایباتی که بیش از آنکه ترکیب کلی ایبات‌شان آنها را از زبان شعر جوان دور کند، ترکیب «حجم جهانی» و کلماتی چون «رنج» (یا «رنج قفس») و «بجال» (یا «بجال آسمانی») به آن آسیب زده و آنها را از رسیدن به مطلوب خود دور داشته‌است:

رنج قفس، پایان پرواز کیبوتر نیست
هر جا تو باشی هم مجال آسمانی نیست
در من تویی، حتی اگر هم دورتر باشی
حتی اگر این فاصله حجم جهانی هست
ضمن اینکه وزن‌های بلند و بیت‌های طولانی، چندان هم باب طبع جوانان نیست و مناسب شعر جوان؛ آن هم وزن‌های نو و مدرنی را در غزل ایجاد کنند؛ تفاوت و نو‌گرایی‌هایی که در پی جذب مخاطبان حرفه‌ای است، نه جوان دبیرستانی؛ ایباتی از این دست بلند که تقریباً هر مصرع‌شان یک بیت است:
تنگ‌تری می‌شود دلم انگار وقتی از تو سراغ می‌گیرد
از تو هی می‌نویسم و هر بیت، رنگ غم، شکل داغ می‌گیرد.